نگاهی مختصر به اشتباهات جنبش چپ افغانستان

مبرهن است که جنبش چپ در افغانستان اشتباهاتی را مرتکب شد، نباید از آن‌ها به سادگی گذشت. هر سوسیالیست متعهد، با بررسی گذشته‌ی جنبش و با پذیرفتن اشتباهات می‌توان گام‌های عملی را در آینده سهل‌تر ساخت. بنابرین در شرایط کنونی و بحرانی این مسوولیست بسا بزرگ بدوش چپی های متعهد و مسلح با سلاح مارکسیسم ـ لنینیسم ـ اندیشه‌ی مائوتسه دون است.

در همین چهارده‌ه جنبش چپ افغانستان نتوانست یک قدرت سیاسی توده‌ای و واحد که حداقل ریگ در کفش دشمن کمونیسم باشد، نداشت. بجای این‌که چپ افغانستان به مسئله ایدئولوژیک بپردازد، مصروف مهمانی های سیاسی بود و این مهمانی های سیاسی هیچ کمکی برای بررسی مسایل مارکسیستی نکرد و هیچ فرد توده‌ای را آموزش سیاسی نداد. این درماندگی چپی ها را روشن‌فکران بورژوا و فرصت‌طلبان به سادگی کنترول کردند و دالر آن‌ها را از مشی توده‌ی منحرف ساخت.

جنبش چپ افغانستان

شما یک‌بار از این کاکا مارکسیست ها بپرسید که درهمین چهار دهه، مانفیستی برای رهایی مردم افغانستان داشتند؟ بنابر نتیجه‌گیری مائو که «تضادها سرچشمه‌ی انقلاب‌های اجتماعی است.» باید بپذیریم که جنبش چپ افغانستان تضاد ها را که قانون تضاد اساسی‌ترین قانون ماتریالیسم دیالکتیک یا به قول لنین «هسته‌ی دیالکتیک» است، نتوانست حل کند و به تضاد عمده و جهت عمده تضاد، هیچ سازمان مارکسیستی پی نبرد. اکثریت چپی های

نام‌نهاد به دموکراسی بروژوایی و فاشیسم بورژوایی گور و گم بودند و استراتژی و تاکتیک سیاسی و نظامی خود را نتوانستند مشخص کنند. به قول رفیق مائو «اگر در آشیانه‌ی ببر وارد نشویم، نمی‌توانیم بچه‌ببرها را اسیر کنیم.» شرایط که در بیست سال پسین آماده سربازگیری برای طالبان و جمهوریت پرخون بود، چرا برای جنبش چپ شرایط مناسب نبود؟ اگر واقعا جنبش کارگری رهایی‌بخش است چرا این سازمان‌ها نفوذ فوق‌العاده نداشتند؟ علت این‌که این جنبش درمانده و پراگنده است، هنوز نتوانستند خاص بودن تضاد در شرایط که افغانستان مستعمره امریکا بود، به‌درستی درک کنند و چیزی را به‌نام مبارزه طبقاتی درک نکردند و به شکل رفرمیستی و دگماتیستی برخورد کردند و در صف متجاوزین و اشغال‌گران قرار گرفتند.

اشتباهات

1) موقعیت جغرافیایی و سیاسی که افغانستان دارد و رقابت های شدید که بین ابر قدرت های چون امریکا و روسیه قرار داشت و دارد، افغانستان در زمان حاکمیت روس و امریکا؛ آزادی نیم‌بند که وجود داشت، جنبش چپ نتنها که به نفع توده ها استفاده نتوانست بلکه تئوری مارکسیسم را هم نتوانست در میان توده تبلیغ کند، این مسئله باعث شد که توده‌ها از سازمان های مارکسیستی فاصله بگیرند و به دامن جنایت‌کاران پناه ببرند.
2) طبقات اجتماعی که در افغانستان گره خورده است، دست‌کم در تاریخ معاصرش، همواره مرکز شهر ها محور فعالیت های انقلابی بوده و نسبت عقب‌ماندگی، وابستگی دهقانان به فئودال ها و فاقد روحیه انقلابی روستاها؛ سازمان های مارکسیستی نتوانستند روحیه انقلابی را در روستا ها تقویت کنند و افراد که اندکی با مارکسیسم آشنایی داشتند از رده مبارزه خارج شدند و به زندگی شخصی شان پرداختند.
3) ناتوانی سازمان های مارکسیستی در درک و سازگاری با پویه های درونی طبقات افغانستان.
4) مواضع جنبش چپ و وابستگی سیاسی، ایدئولوژیکی و در نتیجه عملی برخی از سازمان‌های مارکسیستی به قطب‌های کمونیسم جهانی (نسخه های انقلاب اکتبر 1917 شوروی و انقلاب 1949دموکراتیک نوین چین)، هم آنها را از درک نیازهای واقعی جامعه خود بازمی‌داشت و هم در جامعه‌ای که طی چند قرن از نفوذ و دخالت بیگانگان در رنج بود، منزوی می‌کرد.
5) «فقر فلسفه؛ درک سازمان‌های مارکسیستی از مارکسیسم جزم‌اندیشانه، قالبی و همراه با الگوبرداری ساده‌اندیشانه از روایت‌های دیگران از مارکسیسم بود و در میان این سازمان‌ها، تفکر خلاقانه و شناخت عمیق شرایط کمتر به چشم می‌خورد.» این‌جا بود که اکثریت سازمان های جنبش چپ به ورطه اپورتونیسم و دگماتیسم در غلتیدند و از اصول عام مارکسیسم فاصله گرفتند. هیچ سازمان چپی شرایط

انقلاب در کشور را درک نکرد و بین‌هم افتادند و اتهامات گاهی درست و گاهی هم نادرست را نثار هم‌دیگر کردند.

6) در بیست سال پسین با وجود قرار گرفتن افغانستان از نظر فقر اجتماعی و اقتصادی و حاکمیت بیست ساله‌ی دالر، تأثیر عمیقی بر تحلیل مارکسیست ها بر اوضاع اشغال شده داشت و جنبش چپ درگیر مسایل عادی چون مبارزه سیاسی به جای مبارزه طبقاتی، و بیشتر مصروف بعد اقتصادی بودند نه ترویج تئوری مارکسیسم در میان توده ها.

7) منم‌گرایی، ابرمارکسیست شمردن، توهم‌زدگی، عدم آشنایی با زبان توده ها، عدم انتقادپذیری از سوی رفقای روستایی، نبود تحمل و مدارا میان مارکسیست‌ها در جامعه استبدادزده، جناح‌بندی‌ها و اختلاف‌ها و رقابت‌های شخصی و گروهی و... عواملی بود که جنبش چپ نتوانست به آنها رسیدگی کند و در نتیجه از تماس با توده ها محروم شد.

8) ضعف تئوریک؛ بسیاری از گروه‌های مارکسیستی یا اهمیت چندانی برای تئوری مبارزه قائل نبودند یا به واسطه عمل‌گرایی و محدودیت‌های ناشی از آن، قادر به پرداختن به آن نمی‌شدند و در نتیجه گویی در تاریکی گام برمی‌داشتند.

9) «با آنکه اساس نظریه سیاسی مارکسیسم بر مبارزه طبقاتی و سازماندهی و بسیج طبقه کارگر و توده‌ها استوار است، جنبش چپ در عرصه ایجاد ارتباط و جلب طبقه کارگر و توده‌ها ناکام ماندند.»

راه حل

بنابراین، جنبش چپ افغانستان برای احیایی دوباره‌اش، باید انتقاد صریح از گذشته‌اش، مبارزه جدی برای رهایی زحمت‌کشان، گذشته از اختلافات تئوریکی با یک تئوری واحد، مبارزه‌ی پیگیر نظری و عملی با بهره‌کشی انسان از انسان، مبارزه‌ی پیگیر نظری و عملی با هر نوع استبداد، مبارزه‌ی پیگیر نظری و عملی با هر نوع تبعیض (جنسیتی، زبانی، قومی، دینی، عقیدتی و...)، ایجاد یک جبهه‌متحد ملی که مشمول همه سازمان های مارکسیستی فعال با درک شرایط و اوضاع انقلاب و بحران کنونی و ایجاد یک جنبش کارگری که به یک الترناتیف منجر شود؛ می‌تواند یک راهکار و برون رفت برای جنبش چپ افغانستان باشد.

ناصر روستایی